

ضمائم

ضمیمه شماره یک

رابطه اروپای غربی با ایالات متحده آمریکا

در اینجا و بسیاری نقاط جهان سوم نظریاتی درباره موضعگیری کشورهای اروپای غربی نسبت به چشم‌انداز رهایی‌کشورهای این جهان، [جهان سوم] از عقب‌ماندگیها و تحقق بخشیدن به هدفها و ارزشهای ملی خود، مطرح می‌شود. براساس این نظریات، اروپای سرمایه‌داری که دارای منافعی غالباً متناقض با منافع استعمارگران امریکایی است با دیگران — که جنایاتشان علیه بشریت متوقف نمی‌شود — تفاوت دارد. و می‌توان به آن اعتماد کرد و در بسیاری از زمینه‌های سودمند، برای کشورهای ستم‌کشیده، از آنان یاری خواست.

در اینجا است که ناگزیر باید اوایل کار آمریکا در ایجاد امپریالیسم نوین خود به دنبال جنگ جهانی دوم را بخاطر آوریم؛ در آن هنگام آمریکا با نقابی که بر چهره داشت، زشتی چهره‌اش را — که امروزه برای همه ستم‌دیدگان جهان آشکار است — از بسیاری ساده‌اندیشان و خوش‌خیالان، پنهان می‌داشت. در آن هنگام هنوز اسپراتوریهای استعماری برقرار بود و نظریاتی در مورد تفکیک استعمارگران از یکدیگر، — لکن به عکس آنچه امروز مطرح می‌شود — اظهار می‌شد. ستم‌دیدگان بسیاری از امریکاییها امید «خیر» و صلاح داشتند و «رهایی» از استعمار را به کمک آنها انتظار می‌کشیدند (انتظار رهایی از اروپای غربی به دست امریکاییها، همچنان که امروزه نیز برخی از نظریات، کلید رهایی از قید امپریالیسم آمریکا را در دست اروپای غربی می‌دانند).^۱

آنچه به بروز چنین توهمات می‌کمک می‌کند بی‌توجه به یک اصل بدیهی

۱. و به همین ترتیب نیز برخی، رهایی از بلوک غرب را تنها با همیاری با بلوک شرق می‌بینند.

تاریخی است، و آن اینکه، جوامع انسانی بر این کرهٔ خاکی پدید آمدند، و از دیر زمانی پیش نیازهای متقابل، آنها را با پیوندهای مادی و معنوی مختلفی که متناسب با اوضاع اجتماعی است، به یکدیگر مرتبط ساخت؛ ما چندین بار به این اصل بدیهی اشاره کردیم و گفتیم که جوامع انسانی همگی جامعهٔ جهانی واحدی را تشکیل می‌دهند، که در گذار دورانهای تاریخی ایجاد شده و تکامل یافته است و اینکه ما در مرحلهٔ انتقال از فرم سرمایه‌داری به فرم برتری که طبق اعتقاد ما فرم سوسیالیسم جهانی است، قرار داریم و این بدان معناست که در حال حاضر یک نظام سرمایه‌داری انحصاری جهانی وجود دارد که جوامع عقب‌مانده را به جوامعی که آنها را به استعمارکشانده‌اند، پیوند می‌دهد و این نظام انحصاری همانطور که می‌دانیم، گونه‌های متناسب با امکانات مادی انسان، به خود گرفته و آخرین شکل آن، نظام امپریالیستی جهانی است، که تمام امپراتوریهای استعماری کهن را — برای رویارویی با شرایط پدید آمده پس از جنگ جهانی دوم — به سرکردگی ایالات متحد آمریکا، وحدت بخشیده و به‌عنوان تنها فرزند آن امپراتوریا بشمار می‌رود.

بدون تردید، قدرت و سلطهٔ امپریالیستها و دست‌نشانندگان آنها که در جهان سرمایه‌داری — پیشرفته و عقب‌مانده — پراکنده‌اند، از وحشیگری به‌حد و حصری نشأت گرفته، که از هر مرزی می‌گذرد، و هیچ رادع و مانعی آنان را از ارتکاب شنیعترین جنایات ضد انسانی در نیل به اهداف و خواهشهای خود، باز نمی‌دارد ولی آنان، در کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده جهان سرمایه‌داری در برابر اکثریت عظیم و شکنندهٔ بشریت، تنها دارودستهٔ کوچکی را تشکیل می‌دهند، و توان و قدرت چنگالهای آنان نیز در نظام جهانی فراهم است، که با تمام وجود بدان متوسل شده و وسایل سرکوب و سلطهٔ بر مستضعفان را برایشان مهیا می‌سازد و آنگاه که این نظام از هم فروپاشد اینان نیز همچون برگ خزان، به زیر دست و پا می‌افتند. بنابراین چنین نظام ننگینی، دشمن خلقهای ستمدیده و به‌ارمغان آورنده این همه بدبختی در طول تاریخ می‌باشد.

بنابراین امریکای استعمارگر برای سرکردگی این نظام، خود را آماده می‌کرد — به همراه شرکای انحصارگر خود در اروپای غربی — تا آنجا که امروز نمایندهٔ این نظام وحشی است لذا نمی‌تواند دشمن مستضعفان نباشد و نادانی محض است اگر این تصور پیش آید که امکان طرفداری یکی از اینها از مستضعفان علیه نظام سرمایه‌داری — که هستی‌شان بدان وابسته است — وجود دارد.

بهره‌گیری از تناقضات میان استعمارگران و برخورد منافع آنان با یکدیگر

چه بسا بتواند به محرومان این نظام کمک کند تا به برخی حقوق خود دست یابند یا اندکی بهبودی در وضعیت مادی خویش پدید آورند ولی در برابر بدست آوردن حقوقی که باعث آسیب رسانی به این نظام شود، و هستی آن را مورد تهدید قرار دهد، مطمئناً از سوی تمامی طرفین موجود، چه اروپایی و چه امریکایی، مقاومت نشان داده می شود و به این دلیل، چنین حقوقی تنها با مبارزه صاحبان این حق، بدست آوردنی است. برای نمونه، فلسطین دارای اهمیت بسزایی در هستی نظام امپریالیسم جهانی است، و حتی اگر استعمارگران در برخی جنبه های فرعی مسئله، اختلاف نظر پیدا کنند، در اصل مسئله که حفظ رژیم صهیونیستی غاصب به عنوان حیاتی ترین پایگاه نظام جهانی ایشان است، اتفاق نظر دارند. و طبیعی است که انقلاب فلسطین در آزادی خاک وطن باید تنها به بازوی فلسطینیان و انقلابیون عرب تکیه داشته باشد^۱.

حال بیابید نگاهی سریع به بنیادهای این نظام و ویژگیهای اساسی آن بیندازیم، و این کار را با مروری تند به شکل نوین استعمار، به سرکردگی امریکا آغاز می کنیم.

۱. در اینجا، نادیده گرفتن نیروهای اسلامی و نقش آنها، خطای دردناکی است.

۱- چگونگی تحول و پیدایش امپریالیسم نوین

پیمان آتلانتیک

در چهاردهم اوت ۱۹۴۱ در پی گردهمایی «فرانکلین روزولت» رئیس جمهور آمریکا و «وینستون چرچیل» نخست‌وزیر بریتانیا بر عرشه ناو جنگی، در منطقه‌ای واقع در شمال اقیانوس اطلس، اعلامیه‌ای صادر شد. این اعلامیه پیمان آتلانتیک نامیده شد و شامل ۸ ماده است که دربرگیرنده مطالب ذیل می‌باشد:

۱. هر دو کشور اعلام کردند که از هرگونه توسعه طلبی دست خواهند کشید. (گویی امپراتوری بریتانیا که خورشید هرگز در سرزمینهای آن غروب نمی‌کرد، نیازمند توسعه طلبیهای بیشتری است. - مؤلف)؛

۲. به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت تمام ملتها؛

۳. احترام به مرزهای بین‌المللی کشورها و بازگرداندن حکومتهای ملی به کشورهایی که با زور از این حق، محروم مانده‌اند - منظور کشورهای اروپایی هستند که ارتش هیتلری خاکشان را اشغال کرده بود - (گویا استعمارگران با رضا و رغبت و خوشآمد مردم، کشورها را تحت تسلط خود درآورده‌اند! ... - مؤلف)؛

۴. به رسمیت شناختن آزادی تجارت و تلاش در جهت تحقق شرایط مساوی در دستیابی به مواد اولیه؛

۵. ایجاد زمینه همکاری میان تمام ملل در زمینه‌های اقتصادی؛

۶. تلاش در جهت استقرار صلح؛

۷. به رسمیت شناختن آزادی کشتیرانی در تمام آبها؛

۸. عدم توسل به زور در حل اختلاف میان کشورها.

دائرة المعارف بریتانیکا این پیمان را علی رغم اینکه به عنوان اساس قانونی سازمان ملل متحد دانسته، آن را مبهم توصیف کرده است. ولی شرایط اعلام آن و طرفینی که آن را به امضا رساندند، هر نوع ابهام را در شناخت اهداف این پیمان نامه، از میان می برند.

در آن تاریخ ارتش هیتلر تمام اراضی اروپای غربی را اشغال کرده بود، و از طریق هوا و دریا بریتانیا را در محاصره داشت و به حملات بزرگی علیه اتحاد شوروی دست می زد. ژاپن در آن هنگام پس از پیشروی در عمق خاک چین، خود را برای وارد آوردن ضربه کاری بر ایالات متحد در اقیانوس آرام، آماده می ساخت؛ حمله ژاپن به «پرل هاربور» و درهم شکستن ناوگان امریکایی که در آبنجا لنگر انداخته بود تنها چهار ماه پس از امضای پیمان سزبور، یعنی در هفتم دسامبر ۱۹۴۱، صورت گرفت.

تمام دنیا بویژه آن بخش که در شعله های آتش استعمار می سوخت درگیر انقلاباتی برای رهایی از نظام سرمایه داری جهانی بود. چنین هیجان جهانی علیه استعمارگران، در واقع ادامه انقلابات مسلحانه و قیامهای توده ای بود که درست پس از آنکه در اواخر قرن گذشته استعمارگران سرمایه دار، در پی تقسیم جهان برآمدند، آغاز شده بود.

آتش حرکت های انقلابی برای کسب آزادی و استقلال، هرگز در مستعمره ها و شبه مستعمره ها، به خاموشی نگراییده بود؛ همچنان که جنبش توده های زحمتکش در همان کشورهای استعماری نیز علیه استعمارگران، آرام نمی گرفت.

خلاصه اینکه نظام جهانی سرمایه داری انحصارگر در آن هنگام که پیمان نامبرده صادر شد وضع بسیار اسفناکی داشت. اینکه در چنین شرایطی امریکا کنفرانسی تشکیل دهد و به «نیابت از سوی جهان» پیمانی — بنابه تعبیر دائرة — المعارف بریتانیکا، مبهم — در آن به امضا رساند به روشنی نشاندهنده مقاصد پنهانی این کشور بود که دیری نپایید با ایجاد نظام جهانی به سرکردگی خود، که در وهله نخست حافظ منافع او بود، این پیمان به مورد اجرا گذارده شد.

ابهام و پیچیدگی، همواره بسان پرده ای است که استعمارگران، مقاصد خود را در پس آن پنهان می سازند، تا در هر فرصت مناسبی حقوق ملت ها را پایمال کنند — و به حقوق یکدیگر نیز دست یازند؛ برای مثال، مطمئناً روزولت در برابر

آن صهیونیست (چرچیل) از مقاصد انحصارات آمریکا در خصوص تصفیه امپراتوری کهنه انگلیس به نفع نظام امپراتوری جهانی به رهبری خویش، سخنی به میان نمی‌آورد —، با این وجود این پیمان کمترین ابهاسی در خصوص طمع آمریکا نسبت به در دست گرفتن تمامی منابع مواد اولیه جهان — بویژه آنها که اساسی هستند مانند چاههای نفت، معادن مس و عناصر رادیواکتیو و غیره — ندارد. موارد مذکور در پیمان نامه فوق زیربنای امپراتوری نوپای استعماری بشمار می‌روند؛ که در ماده ویژه‌ای از پیمان فوق، به آنها اشاره شده است.

ایالات متحد آمریکا در همان سال قدم سهمی برداشت و طی آن، قانون اجاره یا واگذاری سوقت را در ۱۱/۳/۱۹۴۱ از تصویب گذراند، این قانون نسبت به یاری دادن به انگلیسیها و همپیمانان آنها با هر نیاز جنگی اعم از اسلحه، تجهیزات و ذخایر جنگی از راه فروش، واگذاری سوقت یا اجاره، تصریح دارد. این مصوبه باعث شد که آمریکا عملاً و از نقطه نظر اقتصادی، رهبری جنگ علیه نازیسم را بر عهده گیرد، چون در آن هنگام تمام کارخانه‌های اروپای سرمایه‌داری — غیر از بریتانیا — به دست ارتش آلمان افتاده بود و همچنین به دلیل بمبارانهای هوایی و نیز نرسیدن مواد اولیه به دلیل محاصره دریایی بریتانیا و بالاخره شرایط کلی جنگ، به میزان زیادی از تولید کارخانه‌های بریتانیا کاسته شده بود.

از سوی دیگر چنین وضعی علی‌رغم خطرات و تهدیداتی که متوجه نظام جهانی سرمایه‌داری می‌کرد، برای انحصارات آمریکایی — که درب خزانه‌های کشورشان به روی کشورهای درگیر جنگ به منظور تأمین بودجه جنگی آنها باز بود — بسیار مساعد و دلخواه بود، کارخانه‌های آنها با حداکثر ظرفیت کار می‌کردند و از هر سوی دنیا، برایشان تقاضا می‌رسید و به دنبال چنین وضعی سیستم «کوتا» پدید آمد. براساس این سیستم عرضه تولیدات صنعتی و بطور کلی هر تولیدی در آمریکا نظمی خاص به خود گرفت.

این سیستم تا سالهای پس از جنگ نیز جاری بود، به این اعتبار که آمریکا تنها کشور (پیشرفته صنعتی) بود که از بدبختیها و خرابیهای جنگ مصون مانده بود.

طرح مارشال

با پایان گرفتن جنگ جهانی اول، انحصارات آمریکا شروع به صدور سرمایه در سطح وسیعی کردند. در ۱۹۲۹ سرمایه‌گذاریهای خارجی آمریکا به میزان

سرمایه‌گذارهای خارجی بریتانیا رسید، درحالی که پیش از جنگ میزان آن حتی قابل ذکر هم نبود، و وقتی به‌یاد آوریم که در ۱۹۲۹ بریتانیا نخستین کشور استعماری بود که خورشید در مستعمرات آن غروب نمی‌کرد، می‌توان به‌سرعت رشد امپریالیسم امریکا، پی برد.

در ۱۹۳۹ — سال آغاز جنگ جهانی دوم — مجموع سرمایه‌گذارهای ایالات متحد امریکا به مبلغ $۱۱/۴$ میلیارد دلار — به‌ارزش پولی آن زمان — رسید.

پیش از آنکه جنگ جهانی دوم پایان پذیرد امریکاییها برنامه‌های اقتصادی به کشورهای «همیمان آسیب‌دیده در جنگ» را اعلام کردند. این برنامه بعدها به‌طرح مارشال، شهرت یافت. طبق شرایط کمکهای یادشده، حکومت امریکا بر چگونگی و نحوه مصرف اسوال امریکایی، باید نظارت داشته باشد و بر کمک‌گیرنده است که هرآنچه که در پروژه‌های صنعتی، عمرانی و اجتماعی خود نیاز دارد از امریکا خریداری کند، این کمکها حکومت امریکا را قادر می‌سازد که به‌طور مستقیم با آن دسته از سرمایه‌داران اروپایی که دارای اسکانات استفاده از این کمکها با شرایطی مشابه آنچه برای دولتها مقرر شده — و همراه با شرایط دیگری که پذیرا شوند — وارد معامله شوند.

از جمله شرایط دیگر، به‌عنوان مثال عدم تولید نوع معینی از کالاهایی که برای کالاهای انحصارهای امریکا ایجاد زحمت می‌کند؛ یا عدم صادر کردن برخی کالاها به مناطق معینی از جهان و اجازه دادن به سرمایه‌های امریکایی در اختصاص دادن تعداد کافی سهم، به‌خود در پروژه‌هایی که از این کمکها بهره‌مند می‌شوند، و نیز تحت کنترل درآوردن کامل آن پروژه به‌دست امریکاییها و...

کارشناسان امریکایی طرح مارشال به‌سوی اروپای سرمایه‌داری سرازیر شدند و در نقاط حساس ادارات مالی و اقتصادی و مدیریت شرکتها و... دفاتری برای اینها اختصاص یافت، تا در آنها بر جزئیات اقتصاد کشور میزبان کنترل داشته باشند و دستورهای خود را در زمینه آنچه به کمکها بستگی پیدا می‌کند — و آنچه به‌مسائل دیگر مربوط می‌شود! — صادر کنند.

آنچه باید علاوه بر رخنه و نفوذ انحصارهای امریکایی در اقتصاد اروپایی به‌طور جدی مدنظر قرار گیرد، این است که ایالات متحد امریکا، این کمکها را

۱. ژنرال «ژرژ مارشال»، رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا در جنگ جهانی دوم بود و سپس به وزارت خارجه این کشور در سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ یعنی دورانی که برنامه مزبور در سطح وسیعی به مرحله اجرا در آمد، منصوب شد.

وسيله‌ای برای بسط شبکه کارشناسان و عوامل خود در سرتاسر اروپای سرمایه‌داری و در سراز سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی هر یک از کشورهای کمک‌گیرنده، قرارداد و بدین ترتیب پایگاه ضروری برای توفیق یافتن در ساخت نظام انحصاری جهانی خود بر ویرانه‌های امپراتوریهای کهن سرمایه‌داری فراهم آورد.

این اتفاقی نیست که در ۱۹۴۹ پیمان آتلانتیک — پیمان سیاسی - نظامی و «اداری» نظام جدید جهانی — به سرکردگی ایالات متحد — که ژنرالها و افسران امریکایی پستهای فرماندهی و حساس آن را در دست گرفتند — تأسیس یافت. هنوز ویرانیه‌ها و دیگر آثار جنگ زوده نشده بود و سازمانهای «کمکهای امریکا برای بازسازی اروپا» با وابستگان و جاسوسانش در بجهوه فعالیتهاى سردمدارانۀ اجتماعی و رسمی خویش در زمینه‌های گوناگون فعالیت داشت.

استعمار نوین

شرایط پس از جنگ جهانی دوم از چندین جهت — از نظر نیروی انسانی، شهرها، کارخانه‌ها و دیگر تأسیسات اقتصادی - اجتماعی و علمی آن — فرصت بسیار نادری برای ایالات متحد امریکا بود.

رونقی که جنگ برای اقتصاد این کشور به ارمغان آورد، در طول سالهای جنگ و سالیان پس از آن هرگز تکرار نشد، و بازارهای داخلی و جهانی آن بدون کوچکترین رقیب به تولید ادامه دادند و چنانکه گفتیم «غرق» در تقاضاهای سیل آسا شد. ضعف تمامی استعمارگران دیگر را در برابر این کشور — که کشورشان بر اثر جنگ به ویرانی کشیده شده بود و با انقلابهای رهاییبخش در مستعمره‌ها زمام امور از دست امپراتوریهایشان بدر رفته بود — بدان بیفزاییم، کاملاً به میزان قدرت آن عصر این کشور در برقراری بنیادهای لازم برای انحصارهای خود در نظام نوین جهانی، پی می‌بریم.

ایالات متحد امریکا پیش از آغاز تسلط سیاسی، اقتصادی و نظامی بر اروپای سرمایه‌داری — از طریق طرح مارشال و پیمان آتلانتیک — با دوگام زیر،

۱. خسارتهای انسانی امریکا از $۰/۳\%$ فراتر رفت در حالی که خسارات هر یک از کشورهای فرانسه و بریتانیا به ترتیب $۱/۵\%$ و ۱% جمعیت آنها بالغ شد، تلفات انسانی ژاپن حدود ۳% بود در حالیکه تلفات انسانی اتحاد شوروی و آلمان حدود یک‌دهم [۱۰%] جمعیت آنها بود.

قدسهای استواری به نفع انحصارهای خود در منطقه نفتی، برداشت:

نخست، با جانشینی خود بر مسند سابق بریتانیا - در دوره‌ای پیش از اینها که تاریخ آن به سال ۱۹۴۵، یعنی سال تسلیم فلسطین به صهیونیستها^۱ بازمی‌گردد - تا در منطقه نفتی برای خود پایگاهی از آن ساخته باشند - پس از آنکه استعمارگران انگلیسی از آن بر سر راه هند در نزدیکی کانال سوئز، پایگاه ساخته بودند - در اینجا به روشنی تمام شاهد نقش صهیونیستهای هستیم که چگونه و همزمان با انتقال استعمار از شکل کهنی که هند در آن «درة التاج» انگلیس بود به شکل نوین آن که نفت اعراب رگ حیاتی آن را تشکیل می‌دهد - از سگهای شکاری بر سر راه هند به سگهای شکاری چاهای نفت، ارتقاء یافته است.

دوم، تثبیت انحصار نفت عربستان سعودی از طریق موافقتنامه‌ای که در ملاقات شهور اسماعیلیه ۱۹۴۵ میان روزولت و سلک عبدالعزیز آل سعود، انعقاد یافت.^۲

پیش از این مورد سومی نیز به اتفاق هم دیدیم و آن اینکه ایالات متحد آمریکا از ۱۹۲۹ به عنوان بزرگترین صادرکننده سرمایه محسوب می‌شده است؛ این سه نکته بنیادهای اصلی نظام نوین انحصاری جهانی وی، بشمار می‌روند. میان خطوط اصلی و تقسیم‌بندیهای فرعی که نظام استعماری نوین بر آن استوار شده و فرم انحصاری معمولی تفاوتی نیست و دقیقاً بر یکدیگر منطبقند. روشن است که یک انحصار معمولی در آخرین تحلیل سازمانی است که نیروهای اقتصادی متعددی - که غالباً کوچک، یا متوسط و بزرگ هستند و در مجموع تشکیل

۱. در این سال کمیته‌ای انگلیسی - آمریکایی تشکیل یافت که - به عنوان مقدمه برای اقدام تکرر وانه آمریکا در تسلیم فلسطین به صهیونیستها - رسیدگی به مسئله فلسطین برنامه عمده آن بود. در آن هنگام ریاست جمهوری آمریکا را «ترومن» صهیونیست بعهده داشت که به حق می‌توان او را مؤسس کشور اسرائیل قلمداد کرد.

۲. روزولت در فوریه ۱۹۴۳ نامه‌ای به وزیر خارجه خود «ستینوس» نگاشت، که در آن آمده بود، «مشخص شده که دفاع از عربستان سعودی یک امر حیاتی در دفاع از ایالات متحد است.» این «تشخیص» به دنبال کشف ذخایر عظیم نفت در سعودی از سوی شرکت «آرامکو» و پس از حفاریهایی که حدود ده سال به طول انجامید، صورت گرفته است. به صفحه ۲۶، گزارش آمریکاییهای پیشرو، زیر نظر «جوستورک»، انتشارات ابن‌خلدون، مراجعه فرمائید این گزارش در جریان جنگ ۱۹۷۳ منتشر شده است.

قدرت عظیمی می‌دهند— را در نظام خود گرد آورده که به مالکیت سهامداران مختلفی درسی‌آید و گروهی از سهامداران بزرگ آن— به ریاست یکی از آنها که البته صاحب بیشترین سود از میان آنهاست— نمایندگی آن را برعهده دارند. امریکاییها نظام امپریالیستی جهانی خود را به همین ترتیب بنا نهادند.

آنها از یکسو به تصفیه امپراتوریهای قدیمی و کمک به از بین بردن موانع آن پرداختند تا راه سرمایه‌داری جهانی را برای نظام جدید خویش، هموار ساخته باشند و از سوی دیگر— با همپیمان شدن با استعمارگران پیشین و یاری گرفتن از حکومتهای مرتجع محلی و اراذل و اوباش فرصت‌طلب و احمقهای نادان و مزدوران و جاسوسان— هرگونه مانع و رادع و سدی بوجود آورند تا جنبشهای آزادیبخش در سرتاسر جهان سرمایه‌داری را سرکوب‌سازند و مانع از آن شوند که این جنبشها از چهارچوب نظام جهانی سرمایه‌داری فراتر روند و ملت‌های خود را به گسستن نهایی از آن سوق دهند؛ هر دو بخش پیشرفته و عقب‌مانده جهان سرمایه‌داری به مثابه کشورهای مستقلی که در ساخت نظام این جهان نقشی برعهده دارند، تشکیل یافت— همچون ملل متحدی که در این نظام سهیم باشند— لیکن استقلال هر یک به میزان پیشرفت مادی آن بستگی دارد، کشوری که بیشتر پیشرفت کرده از استقلال و «بهره» بیشتری در این نظام برخوردار است، ولی کشور ضعیف و عقب‌مانده تا سطح مستعمره‌های پیشین تنزل می‌کند (البته بدون نیروی اشغالگر، تا از نظر شکلی مستقل محسوب شده و همچون شریکی قلمداد شود که اسماً در ایجاد نظام جهانی مشارکت داشته و مثلاً در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و در کنار امریکا، صاحب یک کرسی باشد، ولی در مورد ایالات متحد امریکا باید گفت «گلیم» آن در این نظام به وسعت منافعی که دارد از هر یک از کشورهای این جهان فراتر می‌رود.

امریکا برای این نظام و با اتکاب به یک سازمان جهانی تجاوزگر، چندین پیمان دست‌وپا کرد که از آغاز تأسیس تا به امروز لحظه‌ای از تجاوز باز نایستاده‌اند. این تشکیلات پیچیده از یک ترکیب مادی که با گونه‌های سیاسی-اقتصادی اجتماعی و نظامی خود در سرتاسر جهان سرمایه‌داری پراکنده، بوجود آمده است؛ حکومت‌های همپیمان و مزدور و مؤسسات اقتصادی گوناگون اعم از شرکتها، بانکها، و کلا و مزدوران و غیره و نیز ارتباطات مختلف و دوستی نمایندگان و مزدوران و جاسوسها با چهره‌های اجتماعی در هر کدام از کشورهای مرتبط به شبکه امپریالیستها و جنبه‌های مختلف فعالیت‌های اجتماعی تحت عناوین و نامهای گوناگون، پایگاههای متنوع نظامی که در سرتاسر جهان سرمایه‌داری— به ویژه مناطق عقب‌مانده‌ای که از نظر منابع طبیعی غنی هستند مانند منطقه عربی—

پراکنده است و کشور-پایگاههایی همچون اسرائیل و افریقای جنوبی که در هر لحظه می‌توان بوسیله آنها تجاوز و تعدی کرد و ناوگانهای دریایی-هوایی که در سرتاسر قاره‌ها و دریاها پراکنده‌اند، ارتشها و ذخایری که در هر سوی کره زمین پراکنده‌اند و یک شبکه از ماهواره‌های جاسوسی-نظامی و غیرنظامی و . . .

از اینها گذشته یک پیمان اساسی میان همه این پیمانهای نامبرده وجود دارد که اکثریت امپریالیستهای را که بدان وابسته‌اند، متشکل می‌سازد این همان پیمان آتلانتیکمی است که به آن «دفتر اداری نظام جهانی امپریالیسم» عنوان داده‌ایم و مجلس سنای ایالات متحد در تصویبنامه صادره خود، مورخ ۲۴ مه ۱۹۷۸ آن را «سنگ بنای سیاست خارجی امریکا»^۱ نام نهاده است.

کارتر در برابر سران آتلانتیک که در اوایل ژوئن ۱۹۷۸ طی کنفرانسی در واشنگتن گرد آمده بودند با این جملات مقاصد خود را بر زبان آورد: «ما جزئی از شماییم همچنان که شما نیز جزئی از ما هستید. اسنادی — متعلق به پیمان آتلانتیک — که در واشنگتن به سال ۱۹۴۹ ردویدل کردیم همچنان به قدرت و قوت خود باقی هستند»^۲.

بیشتر تکنولوژییک عظیمی که امپریالیستها در نظام جهانی خود درصنعت بدان دست یافتند، نیاز به فراهم آوردن کمیتهای فوق‌العاده زیاد مواد اولیه برای مصرف کارگاهها و تأسیسات نظامی آنها دارد. این مواد غالباً در آن کشورها موجود نیست، اگر هم موجود باشد برای برآوردن تمام نیازهای آنها، کافی نخواهد بود، به‌علاوه استخراج در این کشورها — به دلیل دستمزد بالای کارگران خود — به مذاق انحصارگران سرمایه‌داری — که همیشه به دنبال سود بیشتر هستند — خوش نمی‌آید.

نباید از نظر دور داشت که امپریالیستها هر چیز گرانبهایی در نظام جهانی خود مانند نفت را — چه به‌طور مستقیم یا به‌طریقی که بتوانند کنترل و نظارت خود را بر آن و بر توزیع آن اعمال کنند — ذخیره می‌کنند. حال، چه منبع آن در کشور خودشان باشد یا در کشورهای عقب مانده؛ در حالی که وضع جهان سوم دقیقاً عکس این است؛ کشورهایی که از نظر مواد اولیه بسیار غنی^۳، دستمزدها در آن

۱. به نقل از گزارش مجله «یو اس نیوزاند وورلد ریپورت»، ترجمه در «الشعب»

مورخ ۱۹۷۸/۶/۱۸.

۲. السفير، ۱۹۷۸/۶/۷.

۳. کشورهای در حال رشد، حدود ۹۷٪ از ذخایر جهانی منگنز، حدود ۹۱٪ از قلع و ۸۹/۵٪ نفت و ۷۴٪ از انتمیوان (سنگ سرمه، تسوهای معدنی، ساخت-م.) و ۷۶٪ از نیکل و دیگر مواد اولیه معدنی پر ارزش را دارا هستند

بسیار پائین و در صنعت عقب مانده‌اند. به‌خاطر این است که می‌بینیم «روزولت» و «چرچیل» در گردهمایی اطلس برای «تشکیل» یک نظام جدید جهانی، اهمیت ویژه‌ای به سواد اولیه و به راه‌های دستیابی به آن، قائل شدند.

ولی آنچه امروزه صنعت بدان نیاز دارد، از نظر حجم و مقدار مطلقاً بسا نیازهای آن عصر در هنگام انعقاد پیمان آتلانتیک، نیست. به‌علاوه باید تصاعد فزاینده‌ای که در میزان مصرف سازمانهای نظامی و نیز مصرف افراد نسبت به برخی مواد اولیه و بویژه نفت، پدید آمده، در نظر گرفت. چنین است که پیوند اساسی میان «عقب مانده‌ها» و «پیشرفته‌ها»ی مادی در نظام نوین امپریالیستی برای ما روشن می‌شود.

کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به‌وسایل مختلف نظامی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود که به‌خطوط عمده آنها اشاره کردیم رابطه‌هایی را تحمیل می‌کنند که بر اساس آنها امکان می‌یابند، تولیدات خود را— که غالباً تأثیری در پیشبرد صنعتی ندارند— در برابر دریافت سواد اولیه استخراجی یا تولید شده با دستمزد پایین از کشورهای جهان سوم، به‌قیمتهای انحصاری خود به آنها صادر کنند (و البته به‌یاری تشکیلات محلی که به ارتباط با شبکه انحصارهای جهانی در شرایط و اوضاع مادی و غیر مادی که نظام انحصاری جهانی به‌وسایل گوناگون خود که سهمترین آنها وابسته‌هایش در کشور مورد نظر است، پدید آورده، ایمان دارند).^۱

پیوند با شبکه جهانی انحصارها یعنی پذیرفتن اینکه عقب‌ماندگی در کشورهای جهان سوم باید باقی بماند— و در صورت امکان توسعه بخشیدن به این شبکه با پیوستن اعضای جدید که اقتصادشان را کد مانده و نگذاشته‌اند با پیشرفتهای تکنولوژیک همگام باشند— و در انحصار داشتن پیشرفت تکنولوژیک از سوی گروه کوچکی در جهان سرمایه‌داری، آن هم به‌طریق پیچیده— و یا حتی اگر لازم شود به‌طور مستقیم— همواره ادامه داشته باشد.

کشورهای جهان سوم هراز گاهی با ایجاد برخی صنایع نوپا اقدام به برخی فعالیت‌های پیشرفته اقتصادی در بخش‌های فرعی تولید، نصیب خود می‌سازند ولی

۱. «جوزف لائز» دبیر کل پیمان آتلانتیک شمالی در ۱۴ مه ۱۹۷۹ گفته است، «وظیفه سازمان متبوع وی برقراری امنیت دستیابی به مواد اولیه و راه‌های دریایی است و معصوم است تا در صورت لزوم و برای حمایت از رگه‌ویی منافع کشورهای سرمایه‌داری اقدام به دخالت نظامی کند.» (به نقل از روزنامه سوری الثورة، ۱۹۷۹/۶/۵).

مادام که این اقتصاد در پیوند با شبکه جهانی انحصارهاست، چنین پیشرفتی از اقتصاد این کشور کاملاً بدور می‌ماند، چرا که همواره برای ابقای خود نیازمند کارخانه‌ها و کمک‌های گوناگون مادی و غیرمادی انحصارگران است. به‌عنوان مثال، به‌منظور ایجاد برخی کارخانه‌ها برای تأمین وسایل یدکی آن و تعویض دستگاه‌های از کار افتاده و تأمین مواد اولیه، حتماً باید انحصارگران به تولید خود ادامه دهند و این البته تنها به معنی توسعه بازار انحصار در جهان سوم است که پیشرفت یاد شده در آنها پیشرفتی کاملاً سطحی است و به‌مجرد اینکه امپریالیستها سرچشمه آن را قطع کنند از میان رفته و فرو می‌باشد.

به‌دلیل دست‌نشانده‌گی بسیاری از حکمرانان کشورهای تولیدکننده مواد اولیه و تن‌دادنشان به‌بقررات و خواسته‌های انحصارگران، بخش اعظم قیمت مواد اولیه به بازارهای استعمارگران باز می‌گردد تا علاوه بر توسعه زمینه‌های سپرده پولی در کشورهای پیشرفته و به‌جای مصرف کردن آن در راه پیشرفت کشور خودشان، در پروژه‌های آنها مصرف شده یا در بانک‌هایشان ذخیره می‌شود. این روند به‌مفهوم:

۱. رشد اقتصادی در کشور صاحب مواد اولیه را منحصر به پروژه‌هایی می‌سازد که استعمارگران به‌شیوه‌های خاص خود و با به‌کار گرفتن مزدوران خویش در اتمام آنها تلاش می‌کنند که عقب‌ماندگی‌شان همچنان پابرجا باشد.

۲. چندبرابردن اسکانات مادی انحصارگران از طریق کنترل بر بودجه کشورهای عقب‌مانده در رابطه با پروژه‌های گوناگون خود در نتیجه فزونی گرفتن فاصله میان خود و کسانی که شاهد فقیرتر شدن روز بروز کشورشان هستند. (البته آن نیز در صورتی است که از شبکه انحصارهای جهانی جدا نشوند).

آنچه که مستضعفان را بیشتر در تنگنا قرار می‌دهد، کاهش تولید مواد اساسی غذایی همچون گندم و برنج و لبنیات و روغن و گوشت و تخم‌مرغ و غیره... در کشورشان است که در نتیجه دولتهای آنها ناگزیر می‌شوند این مواد را از انحصارگرانی چون امریکاییها، وارد کنند. دلیل عقب‌ماندگی و کاهش در تولید این مواد غذایی اساسی را نیز باید در پیوند اقتصادی با استعمارگران و نظام جهانی آنها جستجو کرد.

هنگامی که به‌علت برهم خوردن توازن در اقتصاد کشورهای عقب‌مانده و «سرخ شدن» این اقتصاد در پاسخگویی به‌خواسته‌های بازارهای جهانی انحصارهای سرمایه‌داری، سیل مهاجرت از روستا به‌شهر فزونی می‌گیرد؛ از تعداد کارگران کشاورز در روستاها کاسته می‌شود و زمینهای کشاورزی به‌تولید مواد نباتی صنعتی همچون پنبه، کتان و کف و غیره اختصاص می‌یابند. و بدین دلایل به

دست انحصارات— بویژه امریکاییها— یک سلاح برنده دیگر افتاده که از آن در معامله با هر کشوری که در برابر برنامه‌های استعماریشان بایستد استفاده می‌کنند؛ چه بسیار شاهد بوده‌ایم که ایالات متحد امریکا اعلام کرده است هنگامی که یک کشور به اقدام خصمانه علیه او دست یازد، صادرات گندم به آن را قطع خواهد کرد.

ویژگی اساسی نظام انحصاری، عدم تعادل مداوم در تورم نقدینگی است که بار آن بردوش مستضعفان ستم‌دیده جهان سنگینی می‌کند. قیمت‌های ارز زمان ایجاد نظام انحصاری سرمایه‌داری در اواخر قرن گذشته، سیر نزولی در پیش گرفته و این روند به موازات آشفته شدن پیوندهای انحصارهای جهانی در پی وحدت دادن به امپریالیستهای سرمایه‌دار متخاصم که به سرکردگی امریکا از سوی این کشور صورت گرفت، آشفته می‌شود. تورم پولی اگرچه یکی از بیماریهای مزمن نظام انحصاری است در عین حال به مثابهٔ یک قدرتمندی عمل می‌کند که ثروتها و منابع پولی از سراسر شبکهٔ سرمایه‌داری جهانی را به دایرهٔ تملک امپریالیستها، جلب می‌کند.

«ایفریسکوف» اقتصاددان طی مقاله‌ای دربارهٔ تورم می‌گوید: «...بالا رفتن قیمت‌ها روند غیرقابل بازگشت در نظام سرمایه‌داری انحصاری است...» در مجلهٔ بریتانیایی اکونومیست^۱ می‌خوانیم: «...استاد سمزسلاپتر از دانشگاه امریکایی هاروارد، یکی از طرفداران پروپاقرص مکتبی شده که معتقد است تورم دائمی چیزی است که در شرایط کنونی گریزی از آن نیست. این بهای واقعاً قابل قبولی برای یک سلسله مزایا در ساخت اقتصادی ماست که می‌توان مدت زمان نامحدودی با آن کنار آمد [و آن را پذیرفت]. ولی «برونگینبر» اقتصاددان امریکایی می‌گوید: «بالا رفتن دائم قیمت‌ها سوپاپ اطمینانی است که از فشار طبقهٔ کارگر می‌کاهد و خطر آنان را بر روند آزادیها، دفع می‌کند». «باخ» اقتصاددان دیگر امریکایی نیز می‌گوید: «سیاست افزایش قیمت‌ها نقش آرام‌کننده و انضباطی برای کارگران دارد...».

بنابراین می‌بینیم که دلایل کاهش قیمت ارزها و آشفته شدن اقتصاد— استعمارگران در پیوندها و روابط نظامی نهفته است که اینان به قصد غارت ثروتها و ارزشهای دیگران برقرار کرده‌اند، ولی صاحبان اصلی مواد خام در کشورهای زیرسلطه (بویژه صاحبان نفت) قادر نیستند— آن‌طور که امپریالیستها

۱. مجلهٔ مشهور فرانسوی، «اقتصاد و سیاست»، شمارهٔ سپتامبر ۱۹۵۹.

۲. شمارهٔ نخست، ژوئن ۱۹۵۷.

به هنگام کسب بخشی از حقوق خود متهمشان می‌سازند— در چرخهای این نظام مانع ایجاد کنند. تورم در یک چنین نظام فسادآلودی امر ناگزیری است، حتی اگر صاحبان مواد خام، تمامی ثروت کشورشان را به پای این درندگان بریزند.

۲- نیروهای داخلی نظام

امپریالیسم جهانی

در نخستین بخش گفتیم که امروزه سرمایه‌داران انحصارگر به نظام امپریالیستی واحد به سرکردگی ایالات متحد آمریکا وابسته هستند (پیش از آن تا پایان جنگ جهانی دوم این نظام به چندین امپراتوری متخاصم تقسیم شده بود). در وضعیت جهانی امروز علی‌رغم وجود رقابتها و تضادهای شدید، در مورد تقسیم ارزشهای افزوده حاصله در این نظام جهانی میان امپریالیستها، نمی‌توان تصور کرد که یک کشور انحصاری سرمایه‌داری از دایره این نظام خارج شده و به‌ستیز با یک یا چند کشور انحصاری دیگر پردازد، وحدت این نظام و رویارویی آن با جهانی ستم‌دیده و انقلابی از یکسو و داشتن رقیب قدرتمندی همچون نظام سوسیالیستی که شدیداً در ستیز با آن است از سوی دیگر، مانع از آن می‌شوند که جنگی میان استعمارگران درگیرد.

همچنین مخاصمه میان یکی از کشورهای انحصارگر و اتحاد شوروی نیز به دلیل آنکه مطمئناً به یک جنگ تمام عیار جهانی میان کشورهای درگیر و هم‌پیمانان آنها و به کاربرد سلاح موشکی - هسته‌ای منجر می‌شود، این احتمال بسیار اندک است.

اقدام همیشگی امپریالیستها، کارگردانی جنگهایی است که استعمارگران - علیه جهان ستم‌دیدگان غارت‌شده به شکل مستقیم یا اشکال دیگری پراه می‌اندازند. از آن هنگام که این نظام تجاوزپیشه ستمگر، ایجاد شده تا به امروز، این گونه جنگها همچنان ادامه داشته است. این مسائل موجب شگفتی نیست چرا که جهان ستم‌دیده‌ها طبعاً جهان انقلابیست و در این نظامی که آنها را با امپریالیستهای

دشمن گردآورده، موضع خصمانه‌ای نسبت به این تجاوزکاران گرفته، و بارمبارزه برای رهایی از آنها و تلاش برای پایان دادن به نقش آنان، بردوششان گذارده شده است.^۱

در نتیجه باید در نظر داشت، هنگامی که ما نیروهای مادی امپریالیستها را مطرح می‌کنیم و به مقایسه آنها می‌پردازیم بدان خاطر نیست که ببینیم در جنگی احتمالی و برخورد با یکدیگر— که گفتیم در این مرحله تاریخی فرضی است ناممکن— کدام طرف برنده است؛ بلکه برای آن است که به نسبت «مشارکت» هر یک از انحصارگران در ایجاد قدرت نظام خود، پی ببریم و از آنجا— درست مانند نقش عضو قویتر در یک انحصار معمولی سرمایه‌داری— دریابیم که کدام یک از آنها بیش از دیگران از این قدرت بهره‌برده و این نظام را در خدمت خود می‌گیرد.

بنابراین، میزان قدرت داخلی نظام امپریالیسم جهانی به اندازه مشارکت امپریالیستها در ایجاد نیروی تجاوزگر و ستم‌پیشگی برای تثبیت نظام خویش است که همچنان که در بخش نخست اشاره کردیم، همان ترکیب انحصاری معمول را داراست.

نیروی صنعتی انحصارها

ویرانی تمام عیاری که پس از جنگ جهانی دوم گریبانگیر اروپا شد از یک جنبه دیگر، برای انحصارها و انحصارگران اروپایی که آن را فرصت‌مناسبی برای نوسازی ابزار و شیوه‌های تولیدی خود یافتند، از کارگاهها و وسایل کار کهنه خود رهایی بخشید. این انحصارگران با افکندن بار خسارات وارده بردوش ملت خود و کشورهای جهان سوم، به شیوه‌های مختلف آنها را جبران کردند. دیدیم که چگونه امریکا با طرح مارشال به کمکشان شتافت. آلمان و ژاپن بیش از سایر کشورها از این ویرانی فایده بردند و تقریباً تمامی بخشهای تولید آنها را شامل شد. به همین دلیل است که می‌بینیم امر بازسازی صنعتی این دو کشور از دیگر کشورهای سرمایه‌داری اروپا جلو افتاد. ولی این پیشرفت گرچه باعث برخی ویژگیها برای کشورهای فوق گردید، اما با این وجود مسئله مذکور چیزی نیست که در عالم سرمایه‌داران سودجو، بتواند دوام یابد، چرا که دارنده‌وسایل کهنه و قدیمی ناگزیر باید برای رقابت و حفظ خود در عرصه تولید، ابزارهای

تولید خویش را به صورت نوینی درآورد: همیشه کالایی که با ابزارهای قدیمتر تولید شده متضمن هزینه بیشتری است و به همین دلیل تولیدکننده با آن ابزارها، قادر به رقابت با صاحبان ابزارهای جدید، نیست.

ایالات متحد امریکا با وضع متمایزی که ضمن صحبت در بخش اول بدان اشاره کردیم— که به دنبال شرایط جنگ و پس از آن که به تنهایی و برخلاف سایر کشورهای سرمایه‌داری، جان سالم از آن جنگ وحشتناک به‌دربرد— بعنوان ذخیره جهانی تراکم ثروت و منافع عظیم اقتصادی که از هر سوی جهان بدان سرازیر شد، گردید.

این وضع مسلماً بدون اساس و پیش‌بینی قبلی صورت نمی‌گرفت. ایالات متحد امریکا قبل از جنگ جهانی دوم رهبری انحصارها را به‌عهده داشت. گفتیم که در ۱۹۲۹ صدور سرمایه این کشور به جانی رسید که بریتانیای کبیر را هم دربرگرفت که در آن زمان قدرتمندترین کشور جهان تلقی می‌شد و دیری نپایید که در تزیید منافع استعماری خویش در جهان چند مرحله از دیگر امپریالیستها، پیش افتاد و برای مثال، در ۱۹۰۳ سرمایه‌گذاریهای خارجی این کشور به پیش از چهار برابر سرمایه‌گذاریهای خارجی بریتانیا رسید، یعنی معادل ۳۹/۵ میلیارد دلار در برابر ۳،۵۰۰ میلیون لیره استرلینگ بریتانیا!

بدیهی است که در چنین شرایطی صاحبان صنایع امریکا در برابر بازسازی و تکامل ابزارهای تولید رقبای خود در اروپا و ژاپن— که خود بر این کار سترگ نظارت داشته و مشارکت کرده‌ویا «کمکهای» گوناگون که در بخش نخست این بحث به برخی از آنها اشاره داشتیم به این امر یاری رسانده است— بی تفاوت بنشینند، امریکا نه تنها با بازسازی و توسعه فزونیتر در تمامی رشته‌های مؤثر تولیدی از آنان پیشی گرفت بلکه آن چنان در تأسیس و تکامل بخشهای فرعی نوپا، پیش رفت که همزمان با انتقال انحصارها از مرحله تعدد خصمانه امپریالیستها، به وحدت آنها (امپریالیسم واحد جهانی)، انقلاب صنعتی را باعث شد.

سرمایه‌دارانی که همواره و تا ابد در بهره و سودی و در هر شکل و مرحله‌ای که نظامشان قرار گرفته باشد، بویژه در حالتی که پیش از جنگ جهانی دوم حاکم بود، رقیب یکدیگرند، مشکل است که باهم در بهره‌برداری منافع هرچه بیشتر برای پیشرفت اقتصادی خود، هماهنگ شوند. پیشرفت و توسعه این اقتصاد تنها در میدانهای آزمون برای کسب سود بیشتر و در ضمن یک سلسله بحرانها در تمامی شئون زندگی اجتماعی، حاصل می‌شود. به این خاطر است

که می بینیم آهنگ این پیشرفت به موازات شرایط و رویدادها، گاه کند و گاه تند و گاهی نیز بی حرکت می ماند یا به عقب بازمی گردد... اینان هرگاه پیشرفتی به نفعشان نباشد، کمترین تردیدی به خود راه نمی دهند که با زور و مفسده جویی، در برابرش مقاومت کنند^۱.

سرمایه داران همچنین اسرار صنعتی خود را مخفی نگه می دارند و — درست مثل استادکارهای سنتی — راز کار خود را از یکدیگر پنهان می کنند، همان عالی که همیشه مانع از آن شده — به یاری امکانات و وسایلی که در اختیار مجموعه آنهاست — که بتوان گامهای سریعتری در پیشرفت صنعتی برداشت.

شرایط بحران ۱۹۲۹، که جهان سرمایه داری را فرا گرفت و تقریباً در تمام دهه چهارم این قرن اداسه داشت، و نیز آشوبهای اجتماعی حادی که سرتاسر جوامع اروپایی را دربرگرفت و بالاخره پدید آمدن شرایط جنگ جهانی دوم، تمامی اینها باعث شد سیل دانشمندان و تکنیسینها از سراسر کشورهای پیشرفته سرمایه داری به سوی امریکا — کشوری که نسبت به دیگر بخشهای این جهان هم وسیعتر بود و هم ثبات بیشتری داشت — گسیل شود. حتی انگلستانی که اشغالگران نازی بدان نرسیدند، ناگزیر شد در شرایط جنگ — تحت فشار حملات شدید هوایی بر شهرهای آن — مهمترین تأسیسات پژوهشی و تخصصی خود را به ایالات متحد امریکا انتقال دهد، مضافاً اینکه، بعد از همه اینها شرایط ویرانی و خرابی عمومی تمام کشورهای سرمایه داری انحصاری و به همراه آن به صحنه وارد شدن امریکا با نقاب کمک به بازسازی جهان سرمایه داری، پیش آمد و در نتیجه انحصارهای این کشور، در زیر ویرانه های اروپا و ژاپن به گنجهایی از اسرار صنعتی و علمی دست یافتند که نمی توان بر آنها قیمتی گذارد.

تمامی این شرایط بسرعت و در فاصله زمانی کوتاهی — از اوایل دهه سی تا اواسط دهه پنجاه — این «فرصت طلایی» را برای انحصارگران امریکایی فراهم آورد تا بتوانند امکانات مادی و علمی سترگی در کشورشان گردآورند و بدین وسیله پیشرفتهای شگرفی در زمینه های مختلف نظری و تطبیقی را به ارمغان

۱. این کار بسیار رایج است. به عنوان مثال، انحصارهای نفتی در برابر مطالعات و کوششهای مربوط به دستهایی به منابعی که می تواند جایگزین انرژی نفتی شود، مقاومت بخرج می دهد. این موضوع را کارتر رئیس جمهور پیشین امریکا، اعتراف کرده و گفته است: «این انحصارها در راه مطالعات و بررسیهای فوق الذکر مقاومت به خرج می دهند و سنگ اندازی می کنند». گزارشهای بررسی فتح ش ۳،

آورد که به برخی زمینه‌های سهم آن اشاره می‌کنیم:

— زمینه ریاضیات تطبیقی و جدول‌بندی توابع و معادلات ریاضی و فیزیک با تقریب مناسب؛ این برنامه راهگشای ماشینهای حساب الکترونی شد که اینک ستون فقرات اقتصاد معاصر را تشکیل می‌دهند. ناگزیر باید جدولهای نامبرده را فراهم آورد تا حافظه ماشینهای حساب الکترونی را از آنها پرکرد، و بدین ترتیب بخش اساسی ماشین حساب که ویژگی اصلی آن را به آن بخشیده، تشکیل می‌دهد.

ایالات متحد برای مدت زمانی طولانی، تنها انحصارگر، در صحنه تولید این نوع از ماشینهایی بود که در زمان، صرفه‌جویی می‌کنند و برای مثال محاسباتی را که قبلاً جز قلم و کاغذ و حسابگر مکانیکی در اختیار نبود— به ماهها تلاش پیگیر نیاز داشتند، در زمانی کمتر از یک ساعت انجام می‌دهند. دقت و تقریب بسیار بالایی که در حاصل عملیات بدست می‌دهد، نیز— علاوه بر سرعت عمل آنها— از ویژگیهای ماشینهای حساب است.

از سوی دیگر این صنعت به رشته‌های متعددی در زمینه‌های مختلف کاربرد، تقسیم شد. و دیری نپایید که این حافظه الکترونی در ماشینهایی که طبق برنامه— ساده یا پیچیده— از پیش تعیین شده، بکار گرفته شد ولی مهمترین کاربرد این تکنولوژی در زمینه سیرنیتیک و اتوماسیون است. این سیستم روشی است که کاربرد آن در صنعت اسروزی همچنان روبه‌فزونی است و در واقع در فرمسیون^۲ بعدی در تماسی جوامع انسانی تولید براین اساس قرار خواهد گرفت. — زمینه انرژی هسته‌ای: امریکا عملاً نخستین کشور آزادکننده انرژی اتمی بوده و تا به امروز نیز تنها انحصارگر در جهان سرمایه‌داری در صنایع سوخت اتمی است.

— زمینه انرژی شوشکی: اساس مکانیسم آن به چینیان قدیم باز می‌گردد. آنها توانستند طی جنگ جهانی دوم مطالعه روی این انرژی را تکامل بخشیده و موشکهای مشهور (V) خود را تولید کنند که آنها را برسر بریتانیایی‌ها فرود آوردند. از سوی دیگر اتحاد شوروی و ایالات متحد امریکا هر یک به سهم خود به دنبال

۱. از بحران بزرگ ۱۹۲۹، نظام انحصارهای امریکایی مندرسین و دانشمندان به‌کار را بسا «ضمن بخش» به‌کار پر مشقتی گماشت و از آنها خواست که به دلیل نداشتن ابزارهای محاسبه مناسب در آن هنگام، مهمترین توابع و معادلات ریاضی و فیزیکی را مستقیماً و با تقریب بسیار زیاد تا ۱۲، ۱۸ و حتی تا ۲۴ رقم اعشار محاسبه کنند.

۲. به معنی مرحله یا دوران.

این جنگ به پیشرفتهای چشمگیری در این صنعت نایل آمدند. براساس این تکنیک و دانش سیبرنتیک و اتوماسیون و بسیاری از دیگر تکنیکها بود که سفرهای فضایی مشهور در اتحاد شوروی و آمریکا عملی شد. بی‌مناسبت نیست اشاره کنیم که هم اینک پروازهای هواپیمایی جهانی، براین اساس صورت می‌گیرد. — ارتباط و کنترل از راه دور.

— اداره و کاربرد تعدادی دستگاه از یک مرکز کنترل بوسیله تابلوی

الکترونی.

— زمینه مطالعات و پژوهشهای نظری در تمامی رشته‌های دانش، بطوری که هم اینک ایالات متحد آمریکا در خاک خود شبکه‌ای از مؤسسات و پژوهشکده‌های علمی فراهم آورده که از نظر وسعت و امکانات در جهان تنها با مؤسسات و مراکز تحقیقاتی اتحاد شوروی قابل مقایسه است.

ایالات متحده همه‌گونه شگرد تطبیعی بکار می‌برد تا مغزهای علمی را از هرسوی جهان برای تغذیه دستگاه پرحجم علمی و تکنولوژیک خود جلب کند.

بهترین ملاح برای قدرت صنعتی کشوری، میزان مصرف انرژیهای آن در صنعت است. مصرف انرژی ایالات متحد آمریکا معادل مصرف تمامی کشورها در جهان سرمایه‌داری است. این درست است که مصرف خصوصی و ارتشها و ناوگانها و هواپیماهای کشور، رقم بزرگی در مجموع مصرف انرژی این کشور را تشکیل می‌دهد ولی این رقم بالا خود نشانگر وسعت زیاد صنعت امریکاست که دستگاههایی که این انرژی را می‌بلعند، یعنی ماشینها، دستگاهها و لوازم یدکی بیشتر تولید می‌کند. گوا اینکه مصرف انرژی خصوصی و نظامی سایر جهان سرمایه‌داری پیشرفته نیز، علی‌رغم اینکه نسبت به رقم مشابه آن در آمریکا بسیار اندک است، رقم بزرگی است. در واقع می‌بینیم که سهم ایالات متحد آمریکا از تولید سرمایه‌داری در ۱۹۷۴، ۴۷ درصد بود. می‌توان کشورهای سرمایه‌داری صنعتی به‌غیر از آمریکا را به ترتیب زیر دسته‌بندی کرد:

الف— سه کشوری که عموماً می‌توان آنها را از نظر صنعتی هم‌ردیف دانست: ژاپن، آلمان غربی و انگلیس که تعداد جمعیت هریک به ترتیب ۹۰ و ۵۰ و ۵۲ میلیون نفر است؛

ب— فرانسه، ۵۰ میلیون نفر؛

۱. یوری بکین، گزارشات بررسی فتح، شماره ۷۳، ص ۳، سپتامبر ۱۹۸۰.

۲. دویدار، گزارشات بررسی فتح، شماره ۴۸، درباره بحران انرژی ۱۹۸۰/۶/۲۵.

ج- ایتالیا ۰۵ میلیون نفر؛

د- کشورهای اسکاندیناوی و بلژیک و هلند و سویس حدود ۱۴ میلیون

نفر.

در نتیجه متوجه خواهیم شد که قدرتمندترین این کشورها از لحاظ صنعتی به تنهایی حتی یک چهارم تولید ایالات متحد امریکا را ندارد. وقتی ژاپن را از این مجموعه جدا کنیم— که اگر نگوییم قدرتمندترین، ولی یکی از آنها از نظر صنعتی می باشد— می بینیم که چه بسا قدرت صنعتی بقیه آنها یعنی مجموعه کشورهای اروپایی سرمایه داری، به سه چهارم قدرت صنعتی امریکا نمی رسد، اگرچه از لحاظ جمعیت— ۲۴۰ میلیون نفر— با اتحاد شوروی برابری کنند و حال اینکه جمعیت ایالات متحد، ۱۸۰ میلیون نفر است.

لذا می بینیم که ایالات متحد امریکا بزرگترین «سهامدار» در تولید صنعتی نظام سرمایه داری جهانی است؛ و طبق عملکرد این نظام به شیوه انحصاری سرمایه داری، این کشور با به کار بردن امکانات نظام در تحقق بخشیدن به خواهشهای استعماری خود آن هم مطابق «سهمی» که دارد و بلکه با دست اندازی به سهام دیگر شرکا از منافع امپریالیستی حاصل از تجاوز به سلتها و غارت ثروت آنان دقیقاً همان گونه که در یک انحصار معمولی صورت می گیرد— و گروه قویتر انحصارگران از سایر شرکا (که بخش اعظم آنان را «سهامداران» کوچک تشکیل می دهند) سوءاستفاده کرده قدرت انحصار را به خود اختصاص می دهد تا از آن برای ضربه زدن به رقبا در انحصارهای دیگر بهره ببرد— بیشترین بهره بردار از این نظام خواهد بود.

نخستین اعترافات از سوی شرکای امپریالیست کوچک— برای مثال از سوی اروپاییها— علیه اقدامات و تجاوزگریهای امریکا مطرح می شود و تضادها، میان اروپاییان بالامی گیرد، ولی تمامی این تضادها در چارچوب نظام سرمایه داری انحصاری جهانی صورت می گیرد. به همین جهت است که اعضای این نظام لحظه ای از پافشاری بروابستگی خود به آن و لزوم همبستگی میان خود برای حفظ منافع مشترکشان، غفلت نمی ورزند. به عنوان مثال در بخش نخست این بحث آنچه را که کارتر در کنفرانس سران به سال ۱۹۷۸ با تأکید به اروپاییان اعلام کرد، اشاره کردیم، او گفته بود که امریکا و اروپای سرمایه داری دو جزء متمم یکدیگرند.

۱. این آمارهای جمعیتی— حتی الامکان در حال حاضر— درست بنظر نمی رسد ولی نسبت جمعیتها که در اینجا مهم است، تقریباً به واقعیت نزدیکند.

نظام انحصارگر جهانی که در بین چند امپریالیسم جدای از هم تقسیم شده و در نهایت به صورت امپریالیسم واحدی محقق شده‌اند، که جز در پایان کار خود و زوال هستی‌اش که بر اثر انقلابات مستضعفان به انجام خواهد رسید، نمی‌تواند به همان تقسیم‌بندی بازگردد. ساده‌لوحی است اگر معتقد باشیم یک‌یا چند کشور امپریالیستی به دنبال سیاستهای «احمقانه» امریکا به راهی کشور مستضعفی که استثمارش می‌کند تن دردهد و در نتیجه خود را از نتایج استعماری که اعمال می‌کرد، محروم سازد. البته این بدان معنا نیست که نباید از اختلافات موجود بین امپریالیستها برای کسب برخی امتیازات بهره برد.

«دوگلیسم» بهترین نمونه مخالفت شرکای کوچکتر با بزرگترها در نظام امپریالیسم جهانی است، و مطمئناً بنی بر مبارزات پیگیر مردم فرانسه علیه تسلط امریکا بود که در کشوری پیشرفته مانند فرانسه، شکلی از تسلط استعمارگونه به خود گرفته بود^۱.

امریکاییها در آن هنگام در این کشور — و در تمام اروپای غربی — نه‌بسان یک همپیمان و میهمان، بلکه همچون ارتش اشغالگر، هرکاری می‌خواستند، می‌کردند. داستانهای زیادی راجع به اعمال زشتی که سربازان امریکایی به هنگام وارد شدن به خاک فرانسه در جنگ جهانی گذشته، مرتکب شدند شنیده‌ایم. مانند آنکه، سیگارهای خود را عمداً به روی زمین می‌انداختند، تا فرانسویان به تنگ آمده‌ای که جنگ، بیچاره‌شان کرده بود و از بسیاری چیزها محروم‌شان ساخته بود برای برداشتن آنها به جان هم بیفتند و آنان نیز بخندند.

دولت «دوگلیستها» سیاست مستقل خود از امریکا را اعلام کرد و تلاشهای بسیاری برای وحدت دادن به اروپای سرمایه‌داری انجام داد. تا در برابر رهبری امریکا، بایستند و بر تجاوزاتش نقطه پایانی گذارند.

این دولت از پیمان آتلانتیک خارج شد و پایگاههای امریکا در خاک خود راجع کرد. ولی همه این کارها به خروج فرانسه از نظام جهانی انحصاری نیانجامید، چه، این کشور خود یک کشور انحصاری است و از این نقطه نظر — نه از جنبه ناسیونالیستی و دفاع از حقوق مشروع — در برابر امریکا ناتوان است. بر همین اساس پیوندهای خود را از طریق کمیسیونهای کنترل حفظ کرد، همچنان —

۱. در ۱۹۵۱ که جزو دانشجویان کالج جغرافیایی فرانسه بودم به تمرینهایی، زیر نظر استاد مربوطه در منطقه‌ای واقع در جنوب فرانسه دست می‌زدیم. یک بار ناگزیر شدیم از محلی ژولو-وژیک — که از قضا در محوطه پایگاه امریکایی قرار داشت — محاسباتی انجام دهیم. فرماندهی پایگاه مانع از این شد که به پایگاه نزدیک شویم این کار خشم دائمی فرانسویهای کالج را برانگیخت.

که به عضویت خود در بازار مشترک نیز که خود یکی از بازارهای نظام انحصاری جهانی به سرکردگی امریکاست، ادامه داد. از همه اینها گذشته مبارزات حاد «دوگلیسم» علیه امریکا با رفتن «دوگل» از هم فروپاشید، اگرچه برخی آثار آن که نمی‌تواند از مرزهای نظام سرمایه‌داری جهانی فراتر رود، باقی مانده است.

توان نظامی انحصاری

پیمان آتلانتیک ناتو شامل کشورهای عمده سرمایه‌داری انحصاری به استثنای فرانسه و ژاپن است. این بزرگترین پیمان در میان تمامی بنیانهای سیاسی - نظامی در نظام انحصارگر جهانی است (که در بخش نخست این بحث بدان عنوان شورای اداره این نظام را دادیم). اگرچه بنظر می‌رسد منطقه اروپا که این پیمان در آن پا گرفت و رشد یافت اصلی‌ترین پهنه فعالیت آن است - معمولاً نیز، چنین است - ولی در اساس خود - بویژه پس از تکمیل و رشد آن در سالهای اخیر - این منطقه به‌عنوان پایگاهی که فعالیتهای آن در سرتاسر جهان از آن سرچشمه می‌گیرد بشمار می‌آید.

در کنفرانس سران آتلانتیک که به‌سال ۱۹۷۸ در واشنگتن برگزار شد کارتر از شرکای اروپایی خود در این پیمان مصرانه خواست تا از محدوده اروپایی خود پا فراتر بگذارند و تمام دنیا را پهنه فعالیت خویش قرار دهند. و در واقع نیز جهان همچنان که اندکی پیش بیان شد همیشه پهنه مورد توجه آنها بوده است. کارتر با این درخواست، در حقیقت می‌خواست که آنها نه به‌عنوان اروپایی، بلکه به‌عنوان آتلانتیکی در برنامه‌های تجاوزکارانه، مشارکت بیشتری داشته باشند، تا از این طریق بیش از پیش نقش امریکا به‌عنوان سرکرده آنها تحکیم یابد و با این قدرت گرد آمده - ونه پراکنده و جدای از هم - در جهت ژاندارمی جهان، ایفای نقش کند. در واقع توان نظامی کشورهای انحصارگر همچون پیکانهایی در تیرکش نیروی تجاوزگری و سلطه جهانی که حمایت از نظام سرمایه‌داری جهانی بردوش آن است، عمل می‌کند و پیمان آتلانتیک (ناتو) پیشقراول این نیروست.

بنظر می‌رسد که ارتشهای استعمارگران مستقل از یکدیگرند و هریک از آنها تأسیسات متنوع و مختلفی در خاک خود دارند و بخش اعظم تسلیحات آن ساخت همان کشور است ولی تمامی این نموده‌های ظاهری استقلال تنهاییانگر

نوعی خودگردانی یا خودمختاری داخلی است، که در شرایط حاضر گریزی از آن نیست، مضافاً بر اینکه مسئله به همین جا متوقف نمی‌شود، ارتشهای کشورهای دیگر سرمایه‌داری غیرعضو در پیمان آتلانتیک—همچنین فرانسه و ژاپن و استرالیا و نیوزیلند و افریقای جنوبی و اسرائیل و دیگران—چیزی جز نیروی ذخیره این پیمان بشمار نمی‌روند. زیرا تماسی این کشورها به نظام امپریالیستی واحدی وابسته‌اند و یک راهبر دارند که ایالات متحد آمریکا باشد و هم‌اوست که با هر کدام از آنها با پیوندهای مناسب ارتباط دارد و در خاک آنها (به جز فرانسه، که تا هنگامی این پیمان در پی عملی ساختن اهداف اساسی خود در جهان است در آن باقی می‌ماند، دلیل آن نیز گرد آمدن مسئولین درجه اول این پیمان در پاریس به سال ۱۹۷۸ است که برای بحث و هماهنگی در مورد شیوه دخالت پیمان در افریقا انجام شد)، پایگاههای نظامی خود را بنا می‌کند. از طرف دیگر بنیاد تسویجی تماسی ارتشهای کشورهای سرمایه‌داری انحصاری مبتنی بر ضرورت بقای نظام جهانی این کشورها و توسعه بخشیدن به آن برای تسلط بیش از پیش ستم‌دیدگان است.

بزرگترین بهره‌بردار از قدرت نظامی گردآمده از تمام کشورهای انحصارگر سرمایه‌داری، همانا بزرگترین شریک این قدرت، ایالات متحد آمریکا است، که قدرت آن در کنار قدرت شرکای خود در نظام جهانیش دوچندان می‌شود، در حالی که هر یک از دیگر کشورها به تنهایی از بخش بسیار کوچکی نسبت به آن استفاده می‌کنند. زیرا در سیستم نظامی نامبرده نیروهایی مانند آنها، قدرت استفاده بیش از این را ندارند. از آن گذشته انحصارگران قدرتمند در بسیاری اوقات احساس می‌کنند، که آنها در دست امپریالیسم آمریکا ابزاری بیش نیستند. مجله آلمانی «اشپیگل» می‌نویسد: «کارتر به عنوان رئیس یک ابرقدرت به خود اجازه می‌دهد. اروپائیه‌ها و بویژه آلمان غربی را تا حد مجری فرمان، پائین آورد.»^۲ ذیلاً سعی می‌کنیم خطوط عمده ترکیب نیروی نظامی همه جانبه نظام امپریالیسم جهانی را بیان کنیم، ولی به هر حال در این کار تنها قادر به ارائه تصویری ابتدایی از وسعت و جوانب مختلف موضوع، خواهیم بود. و لازم است که در برخورد با ارقام بسیار درشتی که ارائه می‌دهیم، بخاطر داشته باشیم امپریالیستها از «جیب» مبارک خود نیست که چنین ثروتهای کلانی برای ایجاد سازمان تجاوززبیشه خود، خرج می‌کنند؛ آنچه آنها دارند در حقیقت حاصل غارت مستضعفان روی زمین

۱. همان مدرک.

۲. تشریح، ۱۱/۷/۱۹۷۸.

و بویژه ملت‌های جهان سوم است.

بالا بودن این ارقام اگر قرار است بیانگر چیزی باشد، گویای بدبختی و فلاکت و ستمی است که برصدها میلیون انسان، روا شده تا آن ثروت هنگفت برای امپریالیستها، حاصل آید. مجموعه آنچه کشورهای پیمان «ناتو» (از جمله فرانسه) برای اسلحه در ۱۹۷۸ برآورد هزینه کرده اند $1,88/4$ میلیارد دلار بوده که سهم امریکا از آن ۱۱۳ میلیارد بوده است، یعنی چیزی معادل ۶۰ درصد از کل هزینه. اگر بزرگترین کشورهای عضو پیمان پس از امریکا، یعنی سه کشور انگلیس، فرانسه و آلمان غربی را در نظر گیریم، می‌بینیم که میزان سهم آنها در این رقم به ترتیب ۷ درصد، ۹ درصد و ۱۱ درصد بوده است. ولی هزینه سرانه کشورهای نامبرده به قیمت دلار عبارت است از: امریکا ۵۱۷ دلار، آلمان غربی ۳۳۷ دلار، فرانسه ۳۲۵ دلار و بریتانیا ۲۳۹ دلار.

هنگامی که همه کشورهای انحصاری جهان را در نظر می‌گیریم، می‌بینیم که مجموعه بودجه آنها به دلار $2.2/3$ میلیارد دلار و نسبت مشارکت هر یک از کشورهای امریکا، آلمان غربی، فرانسه و بریتانیا و ژاپن به ترتیب ۵۶ درصد، ۱۱ درصد، ۹ درصد، ۷ درصد، و ۴ درصد است.^۲ آمار نیروی مسلح پیمان ناتو به هزار سرباز ۴۸۲۷ است.^۳ سهم امریکا از این عدد ۶۹،۰۶۰ یعنی ۴۳ درصد از آمار کلی فوق است. هر یک از کشورهای انگلیس، آلمان غربی و فرانسه به ترتیب با نسبت‌های ۶ درصد، ۱۰ درصد و ۱۰ درصد مشارکت دارند آمار قوای مسلح تمامی کشورهای انحصاری— از جمله نیروهای اسرائیل و افریقای جنوبی و تایوان— ۵۸۴۰ است. در این رقم، آمار سربازان کشورهای بیطرفی مانند سوئیس، سوئد و اتریش برآورد نشده است.

نسبت سهم امریکا از این رقم ۳۵ درصد است در حالی که هر یک از کشورهای فرانسه، آلمان غربی، انگلیس و ژاپن به ترتیب با نسبت ۹ درصد، ۸ درصد، ۵ درصد و ۴ درصد سهم هستند.

هنگامی که به توزیع و تقسیم این نیروها در دسته‌های زمینی، دریایی و هوایی نظر بیفکنیم.^۴ می‌بینیم که ایالات متحد امریکا بیش از دو برابر هر یک از کشورهای فرانسه و آلمان غربی— دو کشور قدرتمند سرمایه‌داری اروپا—

۱. المسفیر، بودجه نظامی سال ۱۹۷۸-۱۹۷۹، ۱۹۷۸/۹/۵.

۲. همان مدرک.

۳. همان مدرک.

۴. همان مدرک.

نیروی زمینی دارد. نیروی دریایی این کشور بیش از ده برابر نیروی دریایی بریتانیا یا فرانسه است و بالاخره حجم نیروی هوایی آن، بیش از پنج برابر رقم مشابه در آلمان غربی، فرانسه یا انگلیس است.

برتری مطلق ایالات متحد آمریکا بر همیمانان خود در نظام انحصاری جهانی تنها در عرصه نیروهای کلاسیک - تعداد سربازان و حجم و نوع تسلیحات - نیست، این کشور سازمان نظامی جهانی در اختیار دارد که از نقطه نظر وسعت و امکانات فراوان آن با هیچ نیرویی - جز اتحاد شوروی - قابل مقایسه نیست.

نخست، پایگاههای نظامی آمریکا: «استراتژی پایگاهها» که پروفیسور «کیفیر» منادی آن بوده و پنتاگون آن را اساس کار خود قرار داده و از مدتها پیش در جهت اجرای آن قدم برمی دارد، هم اینکه با ایجاد هرچه بیشتر پایگاهها در کشورهای خارجی و بویژه در منطقه اقیانوس هند و پیرامون خلیج نفت [فارس] به تکامل آن پرداخته است.

این استراتژی بنابه تعبیر «کیفیر» با هدف تضمین و حفظ «منافع» ایالات متحد در هر «نقطه برآشفته» از این جهان است. برای همین است که شبکه پایگاههای این کشور تمام جهان سرمایه داری را در پوشش خود گرفته است: از امریکای شمالی و جنوبی تا اروپای غربی، از دریای مدیترانه و منطقه غربی تا افریقا، از اقیانوس هند و اقیانوس آرام تا دو قطب منجمد شمالی و جنوبی. در این شبکه حدود دوهزار مرکز نظامی است که تعداد ۳۴ مرکز آن پایگاه مهم و عظیم بشمار می روند.

دوم، نیروی دریایی: ناوگانهای دریایی آمریکا در تماسی دریاها پراکنده اند. به عنوان نمونه، ناوگان ششم در دریای مدیترانه، ناوگان هفتم در اقیانوس آرام، ناوگان چهارم در آبهای آمریکا و ناوگان سوم در منطقه شمالی آتلانتیک. آمریکا، در پی تشکیل ناوگان ویژه ای در اقیانوس هند و دریای عمان است؛ و بیش از ۲۰۰ فروند ناو جنگی و کمکی وابسته به نیروی دریایی امریکاست که در عین حال شامل تفنگداران دریایی و هوایی نیز می شود.

سوم، نیروی هوایی: آمریکا دارای ناوگانهای عظیم هوایی متشکل از پنج هزار جنگنده، از انواع مختلف و ۹ هزار هواپیمای گشتی است. در

۱. بیلانچکو، پایگاههای امپریالیسم، آزادی، ۲۹ دسامبر ۱۹۷۵.

۲. بیلانچکو، در کتاب فوق، به نقل از مجله نیروهای هوایی آمریکا، دسامبر ۱۹۷۵.

۳. همان مدرک.

پایگاههای یاد شده حدود ۱،۵۰۰ هواپیمای مختلف، قرار دارند.

چهارم، تشکیلات اطلاعاتی و تجسسی جهانی: ایالات متحد امریکا گستردهترین سازمان جهانی جاسوسی و خرابکاری را داراست که عموماً و بر اساس تخصص هر کدام به بخشهای زیر تقسیم می شود:

— بخش «C.I.A» برای جاسوسی، خرابکاری و توطئه‌گری در تمامی زمینه‌های سیاسی - اقتصادی و نظامی در سراسر جهان؛

— بخش اطلاعات نظامی برای جاسوسی و ضد جاسوسی نظامی؛

— اداره ماهواره‌های فضایی برای جاسوسیهای اقتصادی و نظامی در

جهان؛

— تشکیلات راداری برای جاسوسی و پارازیت‌های الکترونیک جهانی که متشکل از یک ناوگان هواپیمای الکترونی - مثل هواپیماهای ای واکس که هم‌اکنون در عربستان سعودی مشغول بکارند - و ناوگانی از کشتیهای مجهز به ابزار وسایل پارازیت و جاسوسی الکترونی - مثل کشتی «لایبرتی» که در جنگ شش روزه [اعراب و اسرائیل] در نزدیکی «غزه» به کار جاسوسی و پارازیت‌افکنی بر تماسهای بی‌سیم ارتش صبر می‌پرداخت - و پایگاههای رادار و پارازیت و جاسوسی الکترونی از نوعی که در نزدیکی مرزهای اتحاد شوروی در خاک ترکیه در «طرابوزن»، «سمسون» و «قره‌سورسل» و بالاخره سیستم کنترل رادار و ضد حمله موشکی - هسته‌ای «امریکا - نادابی»^۱ است.

در تشکیلات نظامی - جهانی ایالات متحد، علاوه بر آنچه گفته شد بخشهای دیگری هست که جز در اتحاد شوروی مشابه آنها در جای دیگر یافت نمی‌شوند.^۲

— ایالات متحد، ده هزار کلاهک هسته‌ای استراتژیکی و تاکتیکی در

اختیار دارد، در حالی که بریتانیا ۱۹۲ و فرانسه ۱۹۰ کلاهک هسته‌ای دارند؛

— امریکا ۱۰۹ زیردریایی هسته‌ای دارد در حالی که بریتانیا و فرانسه

هر یک ۴ فروند دارند.

— امریکا ۱،۵۰۴ فروند موشک قاره‌پیما دارد در صورتی که در دیگر

کشورهای انحصاری از این موشکها وجود ندارد؛

— امریکا ۶۵۶ فروند موشک دریایی دارد ولی هر یک از انگلیس و

فرانسه ۶۴ موشک از این نوع دارند؛

— امریکا ۴۳۲ فروند موشک دوربرد در اختیار دارد ولی دیگر کشورهای

۱. منظور از این اصطلاح، تعلق به دو کشور «امریکا» و «کانادا» است. م.

۲. الحوادث، ۱۹۸۰/۶/۶.

انحصاری فاقد این نوع موشک هستند؛

— امریکا دارای ۶۶ فروند موشک با برد متوسط است ولی بریتانیا ۴۸ فروند و فرانسه ۲۷ فروند از این نوع موشک دارند.

خلاصه اینکه ایالات متحد امریکا برخلاف دیگر شرکای انحصارگر خود، تمام «اسباب و لوازم» زمامداری نظام انحصاری جهانی را در دست دارد. هیچ کشور انحصارگر دیگری «زمینه‌های» ایفای این نقش را ندارند. از آن گذشته، آنچه باید توجه کرد این است که حتی اگر رقابتی میان امپریالیست‌ها درمیدانهای تجارت اسلحه وجود داشته باشد — که از جمله تسلیحات ارتشهای خود از این یا از آن نوع سلاح ساخت این یا آن کشور انحصارگر باشد — چیزی است که دقیقاً با طبیعت امپریالیسم سازگارست، چه، این امپریالیست‌ها — هنگامی که عملاً درگیر مسابقه تسلیحاتی با اتحاد شوروی می‌شوند — سعی در تکامل بخشیدن به تسلیحات ارتش خویش در نظام خود — و نه در مسابقه تسلیحاتی علیه یکدیگر — دارند.

وحدت استعماری جهانی

دیدیم که جهان سرمایه‌داری معاصر — پیشرفته و عقب‌مانده آن — در چارچوب نظام امپریالیستی واحدی گنجانده شده‌اند، که چیزی جز اتحاد واقعی جهانی نیست که اقلیتی از کشورهای نظام مشترک خود را به کمک شبکه‌ای از پیوندهای پیچیده که در موارد آن به شرح زیر است، تحمیل کرده‌اند:

— انحصار امکانات مادی و تحمیل شیوه‌هایی که بدان وسیله کشورهای عقب‌مانده را که بدانها نیاز دارند و ثروت و دارایی خود را به صاحبان استعمارگر این امکانات تقدیم می‌کنند به جهان خود وابسته می‌کنند؛

— دستگاه سرکوب جهانی که به طرق گوناگون کشورهای مستعمره را همچنان در عقب‌ماندگی نگه می‌دارد؛

— طبقاتی [اجتماعی] که در کشورهای عقب‌مانده نسبت به ادامه پیوند با شبکه انحصارهای جهانی پا می‌نشانند. آنها نقش «ناطوری» را بازی می‌کنند

۱. در کنفرانس سران آتلانتیک که به سال ۱۹۷۷ در لندن برگزار شد کارتر ناگزیر شد در برابر شرکای اروپایی — و برای جلب رضایت آنها و آرام کردن اعتراضاتشان بوسیله سیاست خود خواهانه امریکا — وعده خرید سلاح دفاعی ساخت اروپا برای ارتش امریکا و ناتو را بدهد (الانها، ۱۱/۵/۱۹۷۷).

که می‌خواهند پاسدار نظام فوق، در کشور خود باشند و ثروت و داراییهای آن را گرد آورند و در ازای بدست آوردن جزیی از منافع، روانه خزائن امپریالیستها کنند و نیز گروههای فرصت طلب، خائن و چاپلوس که بوروکراسی، نگهبان این طبقات و مجری خواستهای آنها در خدمت به استعمارگران هستند، یاریشان می‌دهند.

— منافع انحصاری مشترکی که امپریالیستها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. اشاره کردیم که وحدت امپریالیستها در نظام جدیدشان تنها هنگامی از هم می‌باشد و به امپریالیستهای جدا از هم بازمی‌گردد که نظامشان نابود شود و خود نیز به‌مثابه سرمایه‌داران انحصارگر از میان بروند، چه پس از این وحدت. یایی که گفتیم امریکا به سرکردگی خود تحقق بخشید، جز انقراض سرمایه‌داری و تکامل جوامع انسانی به شکل برتر که همانا سوسیالیسم جهانی است، راهی نخواهد بود. همچنین دیدیم که تا چه حد غیرممکن است یک کشور انحصارگر یا مجموعه‌ای از کشورهای انحصارگر — مانند اروپا — به‌جای امریکا، زمامداری این نظام را بر عهده گیرد، چون اسکانات مادی و نیرویی که این کشور در اختیار دارد هیچ یک از شرکای وی در نظام یاد شده دارا نیست. به تعبیر دیگر، نظام انحصاری جهانی کنونی تنها نظام ممکن است که اسباب بقای انحصارگران را به‌عنوان انحصارگر، فراهم می‌آورد. و از آنجا تا زمانی که پیوندهای آنها با یکدیگر و تضادها و دشمنی‌هایشان با هم وجود دارد — در چارچوب همین نظام صورت می‌گیرد. و بدین ترتیب اصل زیر را نتیجه می‌گیریم: کشور عقب‌مانده می‌تواند از اختلاف و رقابت امپریالیستها با یکدیگر در چارچوب نظامشان به‌برخی «امتیازها» دست یابد ولی به‌دلیل آنکه تمامی این کشورها در برابر مسائلی که سلامت نظام را به‌خطر اندازد، همبستگی دارند، بیهوده است که گمان رود، می‌شود در مسئله‌ای که به سلامت نظام برمی‌خورد، بر روی کمک یکی از آنها حساب کرد. اعراب می‌توانند با به‌کار گرفتن ثروتهای نفتی خود و با استفاده از شرایط رقابت امپریالیستها با یکدیگر و مسابقه‌ای که در کسب سود دارند، در جهت ایجاد برخی صنایع پیشرفته در کشورشان استفاده کنند.

ولی باید دانست که تمامی سرمایه‌داران امریکایی، اروپایی و ژاپنی به هر وسیله که باشد در برابر به‌خطر افتادن وجود اسرائیل به‌مثابه تکیه‌گاه اساسی نظام خویش در منطقه ذخایر جهانی نفتی (منطقه ما) — هرچند در شیوه حفظ آن به حساب ملت فلسطین و آینده است عربی، با یکدیگر اختلاف پیدا کنند — اتفاق نظر دارند و اینکه جهان سرمایه‌داری متشکل از دو بخش است، پیشرفته — ها و عقب‌مانده‌ها که تاکنون بارها به این مطلب اشاره شده است، بنابراین در

مرحله گنونی، دو نظام در جهان وجود دارد: نظام انحصاری سرمایه‌داری و بلوک سوسیالیسم. و اصطلاح جهان سوم تنها بیانگر کشورهای عقب‌مانده در نظام امپریالیستی است. و در غیر این صورت امپریالیستها چگونه می‌توانند ثروتها و ارزشهایی که در مواد اولیه گرانبها و نیروی انسانی ارزان قیمت، نهفته است، به غارت برده و چپاول کنند و امپریالیسم اگر سیاست انحصاری خود را، بر جهان سوم اعمال نکند. بر کدام یک از کشورها اعمال کند؟ یاوه‌هایی که برخی «صاحبنظران» سرتجع درباره نفی طبیعت غارتگرانه انسان مستضعف از سوی سرمایه‌داری و «سعی و کوشش» استعمارگران و «سهارت آنان در آفرینش ارزشها» — بویژه آنچه را که این «صاحبنظران» در کاخها و وسایل شخصی خویش که در ازای رنج و بدبختی است ما از آن بهره‌مندند — به هم می‌بافند، شایسته توجه و تحلیل نیستند ولی شبهه حقایقی وجود دارند که در آخرین تحلیل جز به یاوه‌های فوق‌الذکر نمی‌انجامند. از جمله تصور جهان سومی جدای از جهان سرمایه‌داری، که در این حالت در همان کشورهای سرمایه‌داری انحصاری پیشرفته خلاصه می‌شود.

این شبهه حقایق تنها به‌چنین یاوه‌هایی که اشاره کردیم می‌انجامد، لذا نتیجه‌ای که بدست می‌آید این است که، باید پذیرفت کشورهای پیشرفته، تنها با سهارت خویش است که همه آن ثروت و رفاهی را که در آن بسر می‌برند. ساخته‌اند! ... آری تنها به‌چنین یاوه‌هایی می‌انجامد ولی با قالبهای شبه علمی که «فلسفه بافی» شده‌اند و بسیاری اوقات نیز «ماسک علمی و مترقی» بر چهره دارند. نتیجتاً چنین دیدگاهی، دشمن حقیقی‌ای که تمام درد و رنج بشریت در هر نقطه کره خاکی، ارسغان اوست، در ظلمت فرو رفته و پنهان می‌شود و این «دست‌نشانندگان» را مسبب اصلی عقب‌ماندگی در جوامع انسانی قلمداد می‌کنند، درحالی که اینان جز وابسته آن «عوامل اصلی» (انحصارها) در کشور-های پیشرفته نیستند. بنابراین به سقوط کشاندن آنان و آوردن «دست‌نشاندگانی» دیگر به‌جای آنها با ماسکهای فریبنده، کارساز نیست و حتماً باید آن عوامل اصلی — یعنی شبکه جهانی انحصارات — را از ریشه برکنند تا با سقوطشان، آزادی کامل تحقق یابد، چرا که «دم بریدن، سر بریدن نیست».

امپریالیسم امریکا و همپیمانهایش عموماً با اردوگاه پیمان ورشو [سوسیالیسم] هم‌ارزی دارند و این امری بدیهی است زیرا هرگونه برتری قاطع از سوی یکی از طرفین، به‌منهوم نفی دیگری به‌مثابه یک نظام است. پیش از این گفتیم که احتمال جنگ دو اردوگاه بسیار اندک است زیرا اگر چنین چیزی رخ دهد و جنگی درگیرد به‌طور حتم با سلاح هسته‌ای خواهد بود، چرا که «از

تیربار گرفته تا سوشک هسته‌ای - حرارتی» هر یک از طرفین، حداقل وسایل ویرانگر و خانمان براندازی دارند که می‌تواند طرف دیگر را از میان بردارد و مضمحل سازد.

از مهم‌ترین مزایای این سلسله تسلیحات، زنجیره‌ای بودن، همیشگی بودن و تمام نشدن آن است، برای مثال اگر زنجیره نخست بکار گرفته شود؛ احتمال به کار آمدن دیگر حلقه‌های این زنجیر بدون هیچ مانع و کنترلی، بسیار زیاد خواهد بود. آیا آنچنان که ژنرال پیر گالوا در بحثی که در کتاب خود، «امتراتیوی دوران هسته‌ای می‌گوید در دنیا هدفی وجود دارد که ارزش فدا کردن سرنوشت کامل یک ملت را داشته باشد؟» از سوی دیگر موازنه میان سرمایه‌داران امپریالیست و اردوگاه پیمان ورشو در چارچوب دو مسئله زیر برقرار شده است.

نخست، مسابقه در زمینه قدرت اقتصادی، نظامی و سیاسی (علی‌رغم تمام کنفرانسهای خلع سلاح و گردهماییهای «کاهش تشنج» میان کشورها مانند کنفرانس هلسینکی و مادرید و غیره...).

دوم، فشار متقابل مادی و معنوی طرفین بر یکدیگر با محاصره و لغو محاصره یا از طریق پشتیبانی از جنبشهای مخالف نظام یکدیگر (اتحاد شوروی به عنوان مثال به آشوبها و تظاهرات کشورهای سرمایه‌داری کمکهای سیاسی و نظامی کرده و می‌کند و امریکا و همیمانان آن نیز در جهت دامن زدن و تشویق حرکت‌های خصمانه علیه کشورهای پیمان ورشو عمل می‌کنند. همچنان که در مورد بحران لهستان عمل کردند). این کار یا به گونه‌های مختلف تبلیغاتی که علیه سازمانهای یکدیگر برآه می‌اندازند و یا با تهدید در برخی لحظات مناسب و... صورت می‌گیرد. این کنش و واکنشها مسلماً اثرات خود را در وجود این دو نظام بجای می‌گذارند ولی هرچند ممکن است با تراکم آنها، به نزدیکی پایان کار نظام جهانی به سود فرم کاملتری که همانا نظام سوسیالیستی باشد، کمک کند ولی به ناپودی یک یا دو طرف نمی‌انجامد، و بالاخره، از هم پاشیدن نظام امپریالیستی جهانی، همچنان که گفتیم با عملکرد «وحدت و مبارزه تضادها» که در دو طبقه ستم‌دیدگان و ستمکاران آنها متجلی شده و نیز عملکرد «قانون نفی»، عملی است که ستم‌دیدگان به نفی وجودی ستمکاران بمثابة انحصارگران امپریالیست می‌پردازند، درست همانطور که آنها - زمامداران نظام سرمایه‌داری - صنعت کاران آزادی را که روزگاری جهان ستم‌دیدگان را تشکیل می‌دادند. نفی

۱. منتشره به زبان عربی از سوی «اداره سیاسی-ایدئولوژیک» ارتش سوریه،

کردند.

بد نیست که دوباره به استراتژی پایگاههای فوق الذکری پردازیم که «کیفیر» آن را توصیه می کرد و آمریکا آن را یکار می بست و سرکردگی جهانی او بر آن استوار شده است، چه، طبق نظریه پنتاگون پایگاههای امریکایی که در سرتاسر جهان سرمایه داری پراکنده است، چنان مکانیسمی را برای ایالات متحد آمریکا فراهم آورده که به شکل خود کار و به طور مداوم و بدون هیچ مانعی بتواند به هر منطقه ای که از خود جدا شود تأثیر گذارد و در هر نقطه آشفته جهان، از منافعش حراست کند.

چنانکه پیش از این هم گفتیم این «آشفتنگی» در حال حاضر شامل برخورد با اردوگاه سوسیالیسم نمی شود؛ بنابراین منظور از آن اساساً جنگهای تجاوزگرانه و اقدامات خرابکارانه ای است که امپریالیستها علیه کشورهای جهان سوم براه می اندازند. و از سوی دیگر دستگاه نظامی - جهانی استعمارگران که در آن پایگاههایی بنا کرده - ضمن تحقق موازنه با اردوگاه سوسیالیسم بدین وسیله ایجاد و برقراری موازنه و نوعی «آرامش» در این قسمت از جهان - یکی از دو رکن حرکت نظام امپریالیستی به فرجام خود، یعنی رکن منفی و معارض با انقلابات جهان سوم، برای رهایی جوامع بشری به مرحله پیشرفته تر را تشکیل می دهد.